

### قطبی با بیماران سرطانی

#### دیدار کرد

فارس: سرمربی سابق تیم فوتبال پرسپولیس تهران پیش از ترک تهران، از موسسه بیماران سرطانی محک بازدید کرد.

افشین قطبی و همسرش به مدت دو ساعت از موسسه بیماران سرطانی محک واقع در جاده لشگرک دیدن کردند. در این بازدید، همسر قطبی تابلوهای خود را از بازیکنان پرسپولیس و استقلال به صورت رایگان در اختیار بیماران قرار داد. بیماران سرطانی ضمن استقبال شدید از حضور سرمربی سابق پرسپولیس، با وی که بسیار تحت تاثیر قرار گرفته بود، در خصوص فوتبال به گفتگو پرداختند. ■

### سوژه فیلم روغن لورنزو در ۳۰ سالگی درگذشت

**مهر:** مردی که تلاش بی‌امان پدر و مادرش برای نجات‌او از یک بیماری نادر مغزی، مضمون فیلمی با بازی نیک نولتی و سوزان ساراندن شد، در منزل خود در ویرجینیا در ۳۰ سالگی درگذشت.

آسوشیندپرس اعلام کرد که لورنزو ادون که پزشکان پیش‌بینی کرده بودند در دوران کودکی از دنیا برود، ۲۰ سال بیشتر از آنچه گفته شده بود و درست یک روز پس از تولد ۳۰ سالگی خود درگذشت. به گفته پدر ادون، او به تازگی دچار التهاب ریه شده بود و روز جمعه پس از خون‌ریزی شدید و پیش از رسیدن آمبولانس از دنیا رفت. لورنزو شش ساله بود که پزشکان تشخیص دادند که او مبتلا به یک بیماری نادر مغزی به نام ALD است. آنها به والدین لورنزو گفتند که این بیماری که ناشی از یک نوع جهش ژنتیکی است، به زودی سیستم عصبی را از کار می‌اندازد و او بیشتر از دو سال دیگر زنده نیست. نولتی و سوزان ساراندن در فیلم سینمایی «روغن لورنزو» (جرچ میلر، ۱۹۹۲) که اخیرا از تلویزیون ایران نیز پخش شد، به نقش آگوستو و میشلا ادون ظاهر شدند. آنها وقتی پی بردند برای درمان این بیماری کاری از دست پزشکان برنی‌آید، خودشان دست به کار شدند و با امید کشف دارویی که بتواند جلوی پیشرفت بیماری را بگیرد، شروع به تحقیقات پزشکی کردند. ساراندن برای فیلم «روغن لورنزو» نامزد اسکار شد و خود فیلم نیز نامزد بهترین فیلمنامه غیراقتباسی بود. برابر یک تحقیق که سال ۲۰۰۵ بر مبنای آزمایش روی ۸۴ پسر بیچه منتشر شد، استفاده از روغن زیتون – که به اسم آگوستو ادون ثبت شد – در پیشگیری از بیماری در بیشتر پسر بچه‌ها موثر است.

ادون که همسر خود را نیز در ژوئن سال ۲۰۰۰ از دست داد، قصد دارد کتابی بر مبنای زندگی پسر خود بنویسد. ■

### آخرین سریان امپراتوری اتریش – مجارستان درگذشت

فارس: آخرین سرباز ارتش امپراتوری اتریش – مجارستان که در جنگ جهانی اول نیز شرکت کرده بود، در سن ۱۰۷ سالگی درگذشت.

این سرباز آلمانی در دوران جنگ جهانی اول در یک واحد توپخانه در کشور ایتالیا مشغول به خدمت بوده‌است.سرباز کونستلر علاوه‌بر جنگ جهانی اول، در جنگ جهانی دوم نیز حضور داشته است. بر اساس این گزارش، با مرگ این سرباز تنها هفت تن دیگر از سربازان جنگ جهانی اول زنده هستند. ■

### ژیمناست اسطوره‌ای شوروی درگذشت

**واحد مرکزی خبر:**بوریس شاخلین، اسطوره ژیمناستیک شوروی سابق و اوکراین‌امروزی کشنبنه در سن ۷۶ سالگی بر اثر عارضه حمله قلبی درگذشت.

به‌گزارش خبرگزاری آلمان از موتیه(سوئیس)، شاخلین در عمر ورزشی مفید خود ۱۳ مدال المپیک به‌نام شوروی به‌دست آورد.وی به تازگی به سمت مربی تیم ملی ژیمناستیک اوکراین و عضو فدراسیون ایو المللی ژیمناستیک انتخاب شده بود. ■

### تیم ملی فوتبال ایتالیا کاپیتان خود را از دست داد

ایران:تیم ملی فوتبال ایتالیا با از دست دادن فابیو کاناوارو، کاپیتان خود در آستانه مسابقات یورو ۲۰۰۸ به دلیل مصدومیت، ضربه بالقوه شدیدی خورد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، کانارو در یک جلسه تمرین تیم ملی ایتالیا در محل استقرار این تیم در اتریش از ناحیه میچ پای چپ آسیب دید. این مدافع ۳۴ساله رئال مادرید که ۱۶ بازی ملی انجام داده است، در یک بیمارستان شهر مولدینگ واقع در ۱۵کیلومتری جنوب وین تحت آزمایش اسکن قرار گرفت و متعاقبا به بیمارستانی در وین انتقال یافت. کاناراو که در سال ۲۰۰۶ به همراه ایتالیا قهرمان جهان شد، پس از مصدومیت ناشی از برخورد با یک بازیکن دیگر به مدت بیست دقیقه روی زمین درازکش افتاده بود. احتمال می‌رود که دانیل بوترا، از تیم آت میلان با ۱۳بازی ملی یا استاندرو گامبرینی، از فیورنتینا که تنها دو بازی ملی انجام داده، جایگزین کاناراو شوند. ■

**مجدید**
**اخشایی**
**نیازی**
**به معرفی ندارد.**
**او حالا نه تنها یکی از معروف‌ترین خوانندگان**
**موسیقی**
**پاپ**
**کشورمان**
**است بلکه از محبوب‌ترین آنها نیز به شمار می‌آید.**

**او هم خوب حرف می‌زند و هم حرف خوب می‌زند.**
**اخشایی مهندسی عمران خوانده، لیسانس موسیقی گرفته و حالا هم مشغول گذراندن فوق‌لیسانس موسیقی است.**
**خودش می‌گوید: آهنگ‌هایش «حس ومحاسبه» وادرهم می‌آمیزد. از تصادفی به قول خودش «وحشتناک» جان سالم به در برده است.**
**تصادفی که محور اصلی این گفتگو است و درس‌های زیادی نیز برای او به همراه داشته است.**
**ارتفاعات البرز همان جایی است که اخشایی کلبه کوچکی در آن دارد.**
**کلبه‌ای که برق ندارد و برای رسیدن به آن باید پنج ساعتی پیاده‌روی کرد.**
**جایی که اخشایی برای فرار از هیاهوی شهر به آنجا پناه می‌برد.**
**اخشایی برای اولین بار در ۱۰ سالگی اولین سنتورش را خرید: سنتوری ساخته مرحوم دلشاد.**
**اوبعدها این سنتور را فروخت ولی حالا حاضر است برای خرید آن پول خوبی بدهد.**
**پس اگر این سنتور حالا در دست شماست و یا از آن خبری دارید، آن را به دست اخشایی برسانید، وقت خوبی برای معامله است.**

**سلاست:** چگونه یک مهندس عمران از عالم موسیقی سر در آورد؟

شاید بهتر باشد سوال خود را این‌گونه پرسید که چگونه شد یک علاقه‌مند موسیقی، مهندس عمران شد؟ در این صورت باید گویم که علاقه و توصیه پدر و مادر موجب شد که مهندس عمران شوم زبرا پدرم تاکید داشت که من در زمینه‌ای غیر از موسیقی هم سعی کنم تخصصی به دست آورم. زمانی که من موسیقی را شروع کردم، کمتر می‌شد روی این رشته به عنوان شغل حساب یاد کرد. بنابراین پدر و مادر من هم مانند همه پدر و مادرهای دیگر دوست داشتند که من یا پزشک شوم یا مهندس. من هم خواسته آنها را تحقق بخشیدم و مهندس شدم.

**سلاست:** چرا پزشک نشدید؟

اتفاقا دوست داشتم پزشک شوم اما نشد.

**چرا؟**

داستان جالبی دارد. سال دوم دبیرستان بودم که برای فراگیری سنتور خدمت استاد پاپور رسیدم.

**سلاست:** استاد فرامرز پاپور؟

بله. ایشان از وضعیت درسی و شغل مورد علاقه من پرسید و من هم گفتم دوست دارم پزشک شوم و به همین علت در رشته تجربی تحصیل می‌کنم.

**سلاست:** پس ما داستان یک موسیقی‌دان را که دوست داشت پزشک شود اما مهندس عمران شد می‌شویم؟

بله. پس از اینکه گفتم دوست دارم پزشک شوم، استاد پاپور گفت ولی موسیقی‌دان شدن و پزشک شدن خیلی با هم‌جور در نمی‌آیند.

**سلاست:** چرا؟

استاد پاپور گفت اگر شما یک روز برای پنج هزار نفر کنسرت داشته باشید و در دست در همان لحظه به شما بگویند آن مریضی که دیشب عمل کردید در حال حاضر حال بدی دارد و باید بر بالین او حاضر شوی، چه کار می‌کنی؟ آیا برای وقت آن پنج هزار نفر ارزش قابل می‌شوی یا برای حال آن بیمار؟ البته مشخص است که جان یک نفر ارزشی فراتر از وقت پنج هزار نفر دارد اما این گفته استاد پاپور من را سر یک دو راهی قرار داد و در نهایت باعث شد که پا روی علاقه خود به پزشکی بگذارم. به همین دلیل من تغییر رشته دادم و در نهایت دیپلم ریاضی و فیزیک گرفتم و مهندسی عمران خواندم. چند نقشه‌ساختمان هم برای فامیل کشیدم ولی آن را ادامه ندادم.

**سلاست:** بزرگ‌ترین نقشه زندگی شما چیست؟

بزرگ‌ترین نقشه زندگی من، زندگی کردن است.

**سلاست:** زندگی را چطور تعریف می‌کنید؟

زندگی مسیری پرفراز و نشیب است. زندگی یعنی اینکه هنگامی که در نشیب هستیم، ناامید نشویم و تلاش بیشتری به خرج دهیم و هنگامی هم که در فراز هستیم، بدانیم که هنوز راه نرفته بسیاری باقی است. طی این مسیر مهم انسان بودن است. زندگی فرصتی است برای نمایش انسانیت.

**سلاست:** می‌گویید پزشکان جسم آدمی و هنرمندان روح آدمی را درمان می‌کنند و اتفاقا از رشته‌ای به نام موسیقی درمانی نیز نام می‌برند. انگار موسیقی و پزشکی هم خیلی از هم دور نیستند!
روح آدم‌ها خیلی جلوتر از جسم‌شان حرکت می‌کند و قبل از هر اتفاقی در جسم، اول این طرز تفکر و نگرش آدم‌هاست که تغییر می‌کند. برای جسم ما آن چیزی اتفاق می‌افتد که روحمان می‌خواهد. به همین دلیل بعدها به این نتیجه رسیدیم که در انتخاب موسیقی به عنوان شغل و علاقه راه‌بدی را نرفته‌ام. چون موسیقی می‌تواند ظرفیت‌های روحی و روانی ما را افزایش دهد اما پروسه تاثیر موسیقی به روی فرد خیلی سریع نیست. وقتی شما قرص استامینوفن می‌خورید، سردردتان پس از مدتی خوب می‌شود. اما این‌طور نیست که بلافاصله بعد از گوش دادن به موسیقی، شرایط روحی شما خوب شود. تاثیر موسیقی آنی نیست. این‌طور نیست که من با خواندن یک آواز کاری کنم که ندانم درد شما خوب شود ولی موسیقی تاثیرات زیربنایی دارد

#### گپی با مجید اخشایی

# می‌خواستم پزشک بشوم اما نشد



مجید اخشایی

چون به آدم روحیه‌ای بنشاش، باشناش، شاداب و پراترژی می‌دهد بنابراین موسیقی نقشی پیشگیرانه دارد زیرا کسی که روحیه‌ای شاداب دارد، صبح که از خانه بیرون می‌آید، حال خوش و خوبی دارد و با همه خوب رفتار می‌کند. این فرد به دیگران کمک می‌کند و دیگران نیز به او کمک می‌کنند.

این کمک‌ها موجب می‌شود که فرد کمتر بیمار شود و زندگی بهتری داشته باشد و بسیاری از ناراحتی‌هایی که ممکن است در اثر داشتن روحیه‌ای بد به وجود آید، به وجود نخواهد آمد. امروزه روش‌هایی مانند یوگا، انرژی درمانی، هیپنوتیسم و... ادعای درمان‌گری دارند. اما در اصل این روش‌ها توان درمان ندارند بلکه با تقویت روحیه بیمار به او کمک می‌کنند که در مقابل بیماری مقاومت کند. در اصل به بیمار تلقین می‌کنند که بهبودی باید. به نظر من بیماری که به بهبود خود ایمان داشته باشد، حتما به زندگی لبخندی دوباره خواهد زد. تمام این روش‌ها سعی می‌کنند که بیمار را مجاب کنند که می‌تواند بر بیماری خود غلبه یابد. چون آمادگی روحی برای مقابله با بیماری، نقش به سزایی در مقابل بیماری دارد. موسیقی نیز می‌تواند چنین تاثیری داشته باشد. امروزه پزشکان حاذق نیز از این روش استفاده می‌کنند.

پزشک خوب در درجه اول با بیماری‌اش ارتباط روحی برقرار می‌کند و به او امید به زندگی می‌دهد. الان کمتر پزشکی با مریضش گفتگو می‌کند. از بزرویه طبیب نقل می‌کنند که به بیماراش می‌گوید: «من، تو و بیماری سه کسیم، اگر تو با من هم دست شوی، بر بیماری پیروز گردیم و اگر تو با بیماری هم پیمان شوی، آن‌گاه من شکست می‌خورم.» بنابراین اراده برای غلبه بر بیماری، مهم‌ترین گام در درمان است.

**سلاست:** شما تصادف شدیدی را از سر گذراندید. داستان این تصادف را برایتان تعریف کنید تا ببینیم چگونه توانستید بر جراحات پس از تصادف غلبه پیدا کنید.

# ”

کتاب‌های طب سنتی می‌خواند،

هفته‌نامه سلامت می‌خواند و

رادیو سلامت گوش می‌کند.

بنابراین غذاها در خانه ما

خیلی سرخ نمی‌شوند، کم‌نمک

و بدون چربی هستند

الان تقریبا در سالگرد آن تصادف به سر می‌بریم. من برای اجرای برنامه‌ای به ساری رفته بودم و چون فردای آن روز در تهران برنامه داشتم باید شب به تهران برمی‌گشتم. بنابراین با همان راننده‌ای که به ساری رفته بودم، ساعت ۱۰ شب به تهران برگشتم. من در ابتدای مسیر در صندلی جلو نشسته بودم اما وقتی خوابم گرفت، به صندلی عقب رفتم تا راحت‌تر بخوابم. تقریبا پنج دقیقه بود که به خواب رفته بودم که با ضربه تصادف از خواب پریدم. در اثر ضربه، من به صندلی‌های جلو خوردم و دنده‌ها و کتفم آسیب دید. هر دو ماشین از سمت شاگرد به یکدیگر برخورد کرده بودند و به دلیل سرعت زیاد، این قسمت از ماشین به کلی آسیب دیده بود.

**سلاست:** پس اگر به صندلی عقب نرفته بودید، احتمالا این گفتگو الان به شکل دیگری انجام می‌شد؟

احتمالا اصلا انجام نمی‌شد. پس از ضربه‌ای که به من وارد شد، حس کردم برای یکی دو دقیقه دچار ایست قلبی شدم و تقریبا مرگ را جلوی چشماتم دیدم. چون هوا تاریک بود، کسی مرا که روی صندلی‌های عقب دراز کشیده بودم، نمی‌دید. در همین لحظه ماشین هم آتش گرفت. دیگر مطمئن شده بودم که آخرین لحظه‌های زندگی‌ام را سپری می‌کنم ولی بالاخره نفس‌هایم به صورت خیلی بریده برگشت و توانستم نفس بکشم و اینکه هنگامی که در نشیب هستیم، ناامید نشویم. با کمک مردم آتش خاموش شد ولی متأسفانه دو سه نفر به دلیل سوختگی دست راهی بیمارستان شدند و من هم در بیمارستان بستری شدم. در این تصادف سه تا از دنده‌هایم شکست، دستم آسیب دید و گردنم هم دچار صدمه‌دیدگی شد. بنابراین برنامه کنسرت فردای تصادف را لغو کردم. اما تقریبا چهار روز بعد برنامه‌ای در اطراف تهران داشتم. از برگزار کنندگان برنامه خواستم که آن را لغو کنند اما آنها گفتند که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و از من خواستند که برای چند دقیقه در برنامه حضور پیدا کنم. بنابراین من با خودم گفتم که در برنامه حضور پیدا می‌کنم و حداقل کاری که می‌توانم انجام دهم، عذرخواهی از مردم است. خلاصه من با یک قفسه سینه بان‌دیپچی شده و گردن بسته برای اجرای برنامه حاضر شدم و برنامه هم به خوبی اجرا شد. چهار روز بعد هم برنامه‌ای در سوئد داشتم و چون نمی‌توانستند برای فرد دیگری ویزا بگیرند، با سختی فراوان در آن برنامه حضور پیدا کردم. اما سخت‌ترین بخش کار این بود که من تقریبا ۱۰ روز پس از تصادف یک کنسرت داشتم که پنج هزار بلیت برای آن فروخته شده بود و به هیچ‌وجه نمی‌شد کنسرت را لغو کرد. من دیدم تنها راهی که دارم، این است که خوب شوم. حتما شما هم می‌دانید که وقتی شکستگی دنده‌ها اتفاق می‌افتد چون شش‌ها خوب کار نمی‌کنند، ممکن است عفونت ریویها هم به وجود آید و این امر می‌تواند کیفیت خوانندگی را تحت تاثیر قرار دهد. تا پیش از اجرای کنسرت، من هنوز حال مساعدی برای اجرای برنامه نداشتم و یک ساعت هر قدر صدای خود را آزمایش می‌کردم، می‌دیدم که صدایم در نمی‌آید. گفتم می‌روم و مردم عذرخواهی می‌کنم ولی وقتی آهنگ اول را خواندم و شور و هیجان مردم را دیدم، کم‌کم انگار بیماری از تن من رخت بریست و دو ساعت برنامه اجرا کردم. انگار انرژی عجیبی به داد من رسیده

سلامت
شماره صدو هفتادودو | یکشنبه نوزده خرداد هشتادوهفت

#### هنر، رسانه و سلامت

دکتر مصطفی جلالی‌نخر

**آدم‌های ملموس و «پابرهنه در بهشت»**

ایرادهایی که به فیلم‌هایی با مشاغل پزشکی و پرستاری وارد می‌شود، بیشتر در دو دسته جای می‌گیرند. عده‌ای توقع نمایش متناسب با رسالت مشاغل دارند. پس دوست دارند که فیلم‌سازان، صاحبان این حرفه‌ها را همواره خوب و بی‌اشکال و چه بسا مقدس جلوه دهند البته این مساله توقع خودخواهانه و چه بسا دروغ‌گویانه‌ای است. آنها کلیشه‌گرایی را به شرط مثبت بودن می‌پسندد و طبعاً آدم‌ها در این گونه آثار به مترسک‌ها تبدیل می‌شوند. محض نمونه، اعتراض‌هایی که عده‌ای از پرستاران به فیلم «شوکران» وارد کردند که چرا یک پرستار تن به ازدواج موقت داده است؟!...

در واقع از نظر آنها اگر پرستاری در فیلم بود، حق آدم بودن با ویژگی‌های فردی ندارد و باید فقط مهربان و دلسوز باشد. این اشکال در باره پزشکان هم وارد است و بسیاری اعتراضات مشابه، چشم بستن بر واقعیات است. مگر (هرقدر نادر) پرستار بد خلقی که بر سر مریض داد می‌زند و از انجام وظایف خود طفره می‌رود، وجود ندارد؟ مگر پزشکی که مهم‌ترین هدف او پول و غرور است، وجود ندارد؟ خوب، سینما و تلویزیون هم حق دارند که اینها را نشان دهند و چرا فکر کنیم که شخصیت‌های فیلم‌ها و سریال‌ها قابل تسری‌اند؟!... مهم‌ترین وظیفه درام این است که آدم‌هایش ملموس باشند. زندگی کنند و بتوانیم بشناسیم‌شان.

محض نمونه، نگاه کنیم به فیلم «پابرهنه در بهشت» که به تازگی بر پرده سینماها بود. پزشکی آسایشگاهی درست کرده و بیمارانی لاعلاج در آنجا قرنطینه‌اند تا زمان مرگ. فیلم متفاوت و موفق‌ی است و فضایی سوررئال خلق کرده. یک روحانی به آنجا وارد می‌شود که نشانه مهربانی است و در مقابل، پزشک (امین تارخ) گاه در حد یک شکنجه‌گر روان این بیماران جلوه می‌کند؛ بیمارانی که از نظر او گناه کارند و باید پیش از مرگ، سبک شوند. او پزشکی پیچیده و ملموس است، برخلاف انبوه پزشکان سینمای ایران که فقط لباس سپید می‌پوشند و جعلی‌اند. در این فیلم، وهم فضا ماهیت تسخیرگر خود را به رخ می‌کشد و در عین حال، فضای منحصر به فرد و متوازی خلق می‌شود. چندوجهی بودن و ناشناختگی دکتر و حتی رمز و راز قصد و اقامت او سبب ضعف شخصیت او نمی‌شود. او خودش هم به بیماری بی‌درمان و رو به مرگی مبتلا است که دو سال است با آن مداواگر (لژوما) نیستیم، مهم این است که پزشکی واقعی را با همه کمپلکس‌های درونی/ اعتقادی‌اش می‌بینیم؛ فردی می‌تواند صاحب بسیاری مولفه‌های شخصیتی باشد. مانند روان‌پزشک (سکوت بره‌ها) که اجازه بی‌رحمی هم داشت. یا مانند آدم‌های سریال «پرستانان» که علاوه بر شغل، شاخص‌های دیگری هم دارند و زندگی می‌کنند. منتقدان معتقدند که مهم‌ترین عامل محبوبیت این مجموعه طی این همه سال پخش، باورپذیری شخصیت‌های است. توانسته‌اند در قالب‌های شغلی محصور باقی نمانند. ■

### تلویزیون در کمین کودکان

شاید در گروه‌های مخاطب تلویزیون، کودکان بی‌دفاع‌ترین آنان به شمار می‌روند زیرا بیشتر از بزرگسالان تلویزیون نگاه می‌کنند و بیشتر از دیگران نیز در معرض خطر ناشی از تماشای زیاد تلویزیون قرار دارند.

صرف‌نظر از اینکه هرچه ساعات تماشای تلویزیون در میان کودکان و دانش‌آموزان افزایش یابد، از میزان مطالعه و درس خواندن آنها کاسته می‌شود، استفاده بیش از حد از این رسانه سلامت جسمی و روانی آنها را به خطر می‌اندازد. بنابراین افزایش دانش والدین موجب تضمین سلامت کودکان کشورمان خواهد بود. در اینجا به سه نکته مهم اشاره می‌کنیم. استفاده از چشم به شکل متمرکز کردن و ثابت کردن آن روی اشکال و یا حرکات کوچک، به هر شکل می‌تواند به وارد شدن فشار روی چشم منجر شود. خستگی چشم اغلب اوقات هنگامی روی می‌دهد که وضعیت تماشا خوب نیست، نور خیلی زیاد، خیلی کم، فاصله خیلی کم یا خیلی زیاد و وضعیت قرار گرفتن بدن در زمان تماشای تلویزیون موجب فشار روی چشم می‌شود.

به گفته متخصصان، کودکانی که خیلی نزدیک تلویزیون می‌نشینند و یا از پایین به تصویر نگاه می‌کنند یا در اتاق



تاریک تلویزیون تماشا می‌کنند، بیشتر از دیگران به تابش اشعه دچار می‌شوند و در نهایت، چشم‌شان زودتر خسته می‌شود. یکی دیگر از مواردی که برخی کودکان در اثر تماشای زیاد از حد تلویزیون به آن دچار می‌شوند، خواب‌آلودگی و خستگی ناشی از تماشای تلویزیون است. شاید شما هم این موضوع را مشاهده کرده‌اید که کودکان برای تماشای سریال‌ها و فیلم‌های محبوب تا دیر هنگام بیدار می‌مانند و در نهایت، دچار افت عملکرد روزانه می‌شوند.

سوئمن مطلبی که درباره استفاده‌های نادرست از تلویزیون می‌توان بیان کرد، اعتیاد کودکان به تلویزیون است. اعتیاد به تلویزیون هنگامی روی می‌دهد که کودک به سطح بالایی از هیجان عادت کند و بیشتر رفتارهای اکتسابی‌اش را در آن سطح به خصوص از هیجان سازمان دهد. به طوری که در صورت نترز ل آن سطح هیجان، رفتار او گسخته‌شود، ناآرام و بی‌حوصله شود و احساس بیماری کند تا آنکه کاری کند که همان سطح هیجانی را که رفتارش را بر مبنای آن سازمان داده است، دوباره ایجاد شود. همچنین اگر کودک مشکلات ناخوشایندی در ارتباط با واقعیت داشته باشد، پناه بردن به خیال و با احساس آرامش می‌دهد، چنان‌که به صورت خوشایندی با تماشای تلویزیون تقویت می‌شود. ■